مجله اقتصادی - ماهنامه بررسی مسائل و سیاستهای اقتصادی
شماره‌های ۸۱ و ۸۲، مرداد و شهریور ۱۳۸۷، صفحات ۱۲۶-۱۲۱

اقتصاد نئوکلاسیک[1]

روی وینتراب[2]
مترجم: دکتر سیدحسین میرجلیلی*

اقتصاددانان به طور علنی با یکدیگر مخالفت می‌کنند، میزان این مخالفت در حدی است که گاهی مورد تمسخر قرار می‌گیرند. افرادی غیر از اقتصاددانان ممکن است هنوز پی نبرده باشند که این مخالفتها بیشتر در مورد جزئیات است اما وقتی نظریه کلی اقتصاد مطرح می‌شود اغلب اقتصاددانان با یکدیگر موافقند. ریچارد نیکسون[3] رئیس جمهورآمریکا، در دفاع از کسری بودجه در مقابل اتهام محافظه‌کاران مبنی بر اینکه این یک اقدام کینزی است، پاسخ داد که: «اکنون ما همه کینزی هستیم». در واقع آنچه او باید می‌گفت این بود: «اکنون ما همه نئوکلاسیک هستیم، حتی کینزی‌ها»، زیرا آنچه به دانشجویان آموزش داده می‌شود و آنچه امروزه در جریان اصلی اقتصاد است، اقتصاد نئوکلاسیک است.

در اواسط قرن نوزدهم، اقتصاددانان انگلیسی زبان به دیدگاه مشترکی در مورد نظریه ارزش و نظریه توزیع دست یافتند. به عنوان مثال چنین فکر می‌کردند که ارزش یک پیمانه (بوشل) ذرت، به هزینه‌های صرف شده برای تولید آن پیمانه بستگی دارد. تصور می‌شد ستانده یا محصول یک اقتصاد هم میان گروههای اجتماعی مختلف باید تقسیم یا توزیع شود، مطابق هزینه‌هایی که این گروهها برای تولید این محصول متحمل شده‌اند. این تقریباً همان «نظریه کلاسیک» بود که توسط آدام اسمیت[4]، دیوید ریکاردو[5]، توماس رابرت مالتوس[6]، جان استوارت میل[7] و کارل مارکس[8] توسعه یافت.

---

* دانشیار پژوهشکده اقتصاد - پژوهشگاه علوم انسانی

1. Neoclassical Economics
2. Roy Weintraub, "Neoclassical Economics", In *The Concise Encyclopedia of Economics*, Edited by David Henderson, Liberty Fund Inc., 2002.
3. Richard Nixon
4. Adam Smith
5. David Ricardo
6. T. R. Malthus
7. J. S. Mill
8. Carl Marx

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-17]

در این رویکرد، مشکلاتی وجود داشت. اصلی‌ترین مشکل این بود که قیمتهای بازار لزوماً بازتابی از «ارزشی» نبودند که تعریف می‌شد زیرا افراد اغلب تمایل دارند برای یک شیء مبلغی بیش از ارزش آن بپردازند. نظریه‌های«ارزش ذاتی» کلاسیکها که ارزش را دارایی می‌دانستند که در یک شیء به طور ذاتی وجود دارد، به تدریج جای خود را به این دیدگاه دادند که در آن ارزش به رابطهٔ میان آن شی و شخص به دست آورنده آن بستگی داشت. چندین اقتصاددان در مکانهای مختلف در زمانی یکسان (دهه ۱۸۷۰ و دهه ۱۸۸۰)، ارزش را بر اساس رابطهٔ میان هزینه‌های تولید و «عناصر ذهنی» که بعدها «عرضه» و «تقاضا» نامیده شد می‌دانستند. این دیدگاه با عنوان انقلاب مارجینال[1] در علم اقتصاد معروف شد و نظریه فراگیری که از این ایده‌ها به وجود آمد، «اقتصاد نئوکلاسیک» نام گرفت. به نظر می‌رسد اولین شخصی که از اصطلاح «اقتصاد نئوکلاسیک» استفاده کرد، اقتصاددان آمریکایی تورستن وبلن[2] بوده است.

چارچوب اقتصاد نئوکلاسیک چنین خلاصه شده است: خریداران تلاش می‌کنند تا نفع شان از به دست آوردن کالاها را به حداکثر برسانند و این کار را با افزایش خریدهای خود از یک کالا تا جایی انجام می‌دهند که آنچه آنها از یک واحد اضافه به دست می‌آورند با آنچه آنها باید از آن صرف‌نظر کنند تا آن‌را به دست آورند، موازنه شود. به این ترتیب آنها «مطلوبیت» خود را به حداکثر می‌رسانند، یعنی رضایتمندی همراه با مصرف کالاها و خدمات. به همین ترتیب، افراد برای بنگاههایی که می‌خواهند آنها را استخدام کنند، نیروی کار خود را عرضه می‌کنند، با موازنه کردن منافع از ارائه واحد نهایی خدماتشان (دستمزدی که به دست خواهند آورد) با عدم مطلوبیت[3] خود از نیروی کار یا از دست دادن فراغت. به این ترتیب افراد انتخابهایشان را در وضع نهایی[4] انجام می‌دهند. نتیجه این جریان، نظریه تقاضای کالا و عرضه عوامل مولد است.

به طور مشابه، تولیدکنندگان تلاش می‌کنند که واحدهای کالای خود را به گونه‌ای تولید کنند که هزینهٔ تولید واحد بیشتر یا نهایی با درآمد حاصل از آن موازنه شود. به این طریق آنها سود خود را به حداکثر می‌رسانند. بنگاهها نیز تا جایی نیروی کار استخدام می‌کنند که هزینه استخدام اضافی آنها با ارزش محصولی که نیروی کار اضافی تولید می‌کند، موازنه شود.

بنابراین، دیدگاه نئوکلاسیکی با کارگزاران[5] اقتصادی سروکار دارد که خانوار یا بنگاه هستند و بهینه‌سازی می‌کنند (با انجام آنچه می‌توانند انجام دهند) مشروط به تمام قیدهای (محدودیتهای) مربوط. ارزش با تمایلات نامحدود ارتباط دارد و خواسته‌ها با محدودیتها یا کمیابی در تضاد است. مسائل مربوط به تصمیم‌گیری در بازارها دائماً وجود دارد. قیمتها، علامتهایی هستند که به خانوارها و بنگاهها می‌گویند که آیا تمایلات متضادشان می‌تواند با یکدیگر منطبق شود یا خیر؟ به عنوان مثال،

1. Marginalist Revolution
2. Thorstein Veblen
3. Disutility
4. Margin
5. Agents

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-17]

در برخی قیمت اتومبیلها، من می‌خواهم اتومبیل جدیدی بخرم. در همان قیمت، دیگران ممکن است بخواهند اتومبیلهایی بخرند اما صنعتگران ممکن است نخواهند آنقدر اتومبیل تولید کنند که همه ما می‌خواهیم. یأس (نا امیدی) ممکن است ما را به حراج[1] قیمت اتومبیلها، حذف برخی خریداران بالقوه و تشویق برخی تولیدکنندگان نهایی(مارجینال) سوق دهد. با تغییر قیمت، عدم توازن میان سفارش خرید و سفارش فروش کاهش می‌یابد. به این ترتیب بهینه‌سازی با قید (محدودیت) و وابستگی متقابل بازار به تعادل اقتصادی منتهی می‌شود. این همان دیدگاه نئوکلاسیکی است.

اقتصاد نئوکلاسیک همان چیزی است که فرا نظریه[2] نامیده شده است، یعنی آن مجموعه‌ای از قواعد ضمنی یا شناختهایی که برای ساختن نظریه‌های اقتصادی رضایت‌بخش است. این یک برنامهٔ تحقیقی علمی است که نظریه‌های اقتصادی ایجاد می‌کند. فروض اساسی آن، موارد قابل بحثی نیستند[3] که از طریق آنها بتوان شناخت مشترک افرادی که خود را اقتصاددانان نئوکلاسیک می‌نامند یا اقتصاددانان بدون عنوانی خاص را تعریف کرد. فروض اساسی اقتصاد نئوکلاسیک شامل این موارد است:

- افراد، ترجیحات عقلانی میان نتایج (پیامدها)[4] دارند.
- افراد، مطلوبیت و بنگاهها سود را به حداکثر می‌رسانند.
- افراد، به طور مستقل بر اساس اطلاعات کامل و مرتبط عمل می‌کنند.

نظریه‌های بر اساس یا تحت تأثیر این فروض، نظریه‌های نئوکلاسیکی هستند. بنابراین ما می‌توانیم از یک نظریه نئوکلاسیکی سود، اشتغال، رشد یا پول، سخن بگوییم. ما می‌توانیم روابط تولید نئوکلاسیکی میان نهاده‌ها و ستانده‌ها ایجاد کنیم یا نظریه‌های نئوکلاسیکی ازدواج یا طلاق و ایجاد فاصله[5] میان تولدها را ارائه کنیم. به عنوان مثال، اخراج را در نظر بگیرید. نظریه‌ای که فرض می‌کند تصمیمات اخراج کردن توسط یک بنگاه، مبتنی بر موازنه میان منافع اخراج یک کارگر اضافی و هزینه‌های همراه با آن اقدام، یک نظریه نئوکلاسیکی خواهد بود. اما نظریه‌ای که توضیح می‌دهد تصمیم اخراج بر اساس تغییر سلیقه‌های مدیران در مورد کارکنان با ویژگیهای خاص صورت گرفته، یک نظریه نئوکلاسیکی نخواهد بود.

مکتب اقتصادی نئوکلاسیک با چه مکتبی می‌تواند مقایسه شود؟ برخی گفته‌اند که در علم اقتصاد کنونی، چندین مکتب فکری وجود دارد. آنها مکتبهایی از قبیل اقتصاد (نئو) مارکسیستی، اقتصاد (نئو) اتریشی، اقتصاد پسا کینزی یا اقتصاد نهادی جدید را به عنوان چارچوبهای «فرا نظری»[6] جایگزین برای ساختن نظریه‌های اقتصادی شناسایی می‌کنند. انجمنهای علمی و مجلات، ایده‌های همراه با این دیدگاهها را منتشر کرده‌اند[7]. برخی از این مکتبها دارای دیدگاههایی (بینش‌هایی)

1. Bid-up
2. Meta-Theory
3. Are not open to discussion
4. Outcomes
5. Spacing
6. Meta-Theoretical
7. Promulgate

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-17]

بوده‌اند که اقتصاددانان نئوکلاسیک از آنها فرا گرفته‌اند. دیدگاههای مکتب اتریشی در مورد کارآفرینی[1] مثالی از مطلب یاد شده است. اما تا آنجا که این مکاتب، اجزای سازنده اصلی (مرکزی)[2] اقتصاد نئوکلاسیک را رد می‌کنند - مانند مکتب اتریشی که بهینه‌سازی را رد می‌کند- آنها از دیدگاه اقتصاددانان نئوکلاسیک جریان اصلی، به عنوان مدافعان علتهای مفقود شده یا به عنوان آدمهای عجیب و غریب، منتقدان گمراه[3] و افراد غیرعادی ضد علمی[4]، به حساب آمده‌اند. وضع اقتصاددانان غیرنئوکلاسیک در دپارتمانهای اقتصاد در دانشگاههای انگلیسی‌زبان، مشابه وضع طرفداران زمین مسطح[5] (غیرکروی) در دپارتمانهای جغرافی است. مطمئن‌تر است تا چنین دیدگاههایی پس از رسمی‌شدن، شرایط استخدامی عضو هیئت علمی ابراز شود، البته اگر اقتصاددانان غیر نئوکلاسیک اصلاً بتوانند آنها را بیان کنند.

تلاش خاصی برای بی‌اعتبار کردن اقتصاد نئوکلاسیک، از سوی اقتصاددان انگلیسی، جون رابینسون[6] و همکاران و دانشجویان وی در دانشگاه کمبریج در اواخر دهۀ ۱۹۵۰ و اوایل دهۀ ۱۹۶۰ انجام شد. مناقشه در مورد سرمایه میان به اصطلاح دو کمبریج[7]، ظاهراً درباره پیامدها و محدودیتهای جمعی‌سازی[8] سرمایه توسط پل ساموئلسون[9] و رابرت سولو[10] و در نظر گرفتن جمعی‌سازی به عنوان یک نهاده در تابع تولید. با این حال این مناقشه در رویارویی دیدگاهها در مورد نظریه «قابل قبول» درباره «توزیع درآمد» ریشه داشت. آنچه موضع پساکینزی شد، آن بود که توزیع درآمد با تفاوت قدرت میان کارگران و سرمایه‌داران، بهتر توضیح داده شده است در حالی که توضیح نئوکلاسیکی، از یک نظریه بازار برای قیمت عوامل حاصل می‌شد. سرانجام این مناقشه خیلی زیاد حل و فصل نشد (و به توافق نرسیدند) و به همین جهت کنار گذاشته شد و اقتصاد نئوکلاسیکی، جریان اصلی اقتصاد شد.

چگونه چنین ارتدوکسی توانست غالب شود؟ به‌طور خلاصه می‌توان گفت که موفقیت اقتصاد نئوکلاسیک مربوط به علمی کردن[11] یا «ریاضی شدن»[12] علم اقتصاد در قرن بیستم است. دانستن این مطالب اهمیت دارد که بدانیم برخی مارجینالیستهای اولیه، اقتصاددانانی نظیر ویلیام استنلی جونز[13]، اجورث[14] در انگلستان، لئون والراس[15] در لوزان و ایروینگ فیشر[16] در آمریکا خواستند که از طریق

1. Entrepreneurship
2. Core Building Blocks
3. Misguided Critics
4. Anti-Scientific Oddballs
5. Flat-Earthers
6. Joan Robinson
۷. کمبریج انگلستان و کمبریج ماساچوست آمریکا
8. Aggregating
9. Paul Samuelson
10. Robert Solow
11. Scientificization
12. Mathematization
13. Stanly Jevons
14. Edgworth
15. Leon Walras
16. Irwing Fisher

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-17]

یکسری اصول علمی، علم اقتصاد را مشروعیت ببخشند. در آن زمان، به دلیل موفقیتهای مربوط به فن‌آوری، همه نسبت به آینده خوش‌بین بودند و پیشرفت در جامعه‌ای که دارای بهترین دانش علمی باشد، امری تضمین شده است. اگر اصول علمی بتوانند برنامه‌های اجتماعی را سازمان‌دهی کنند، آن‌گاه رسیدن به اهداف اجتماعی امکان‌پذیر خواهد بود.«سوسیالیسم علمی» و«مدیریت علمی» اصطلاحاتی بودند که از قلمهای نظریه‌پردازان اجتماعی پدید آمدند.

اقتصاد نئوکلاسیک، کارگزاران[1]، خانوارها و بنگاهها را به عنوان بازیگران عاقل، مفهوم‌سازی کرد. کارگزاران به عنوان بهینه‌سازانی که به نتایج «بهتر» سوق داده می‌شدند، مدل‌سازی شدند. تعادل، حاصل «بهترین» بود، به این معنا که هر تخصیص دیگری از کالاها و خدمات می‌توانست به بدتر شدن وضع فرد دیگری بیانجامد. بنابراین از دیدگاه نئوکلاسیکی، نظام اجتماعی، دیگر تضادهای حل نشدنی نداشت. اصطلاح «نظام اجتماعی» یک اندازه‌گیری از موفقیت اقتصاد نئوکلاسیکی است. چون ایده یک نظام با اجزای تعاملی آن، متغیرها و پارامترها و محدودیتهای آن، زبان فیزیک در اواسط قرن نوزدهم است. این شاخه از مکانیکهای عقلانی، مدلی برای چارچوب نئوکلاسیکی بود. کارگزاران مانند اتمها بودند، مطلوبیت مانند انرژی بود، حداکثرسازی مطلوبیت مانند حداقل‌سازی انرژی بالقوه بود. به این طریق خطابه علم موفق، با نظریه نئوکلاسیکی و علم اقتصاد با علم تجربی[2] پیوند خورد. اینکه آیا این پیوند توسط مارجینالیستهای اولیه طرح‌ریزی شده بود یا به بیان دقیق‌تر، یک ویژگی موفقیت عمومی خود علم تجربی بود، اهمیت کمتری از پیامدهای آن پیوند دارد چون مادامی که اقتصاد نئوکلاسیک با اقتصاد علمی پیوند خورده است، به چالش کشیدن رویکرد نئوکلاسیک، به چالش کشیدن علم و پیشرفت و مدرنیته خواهد بود. ارزش اقتصاد نئوکلاسیکی می‌تواند از طریق مجموعهٔ حقایق (صدق‌های) آن مورد ارزیابی قرار گیرد. حقایقی دربارهٔ انگیزه‌ها، قیمتها و اطلاعات، وابستگی متقابل تصمیمات و پیامدهای ناخواسته انتخابها، همه مواردی هستند که در نظریه‌های نئوکلاسیکی گسترش یافتند. خودآگاهی[3] درباره استفاده از شواهد نیز چنین است.

به عنوان مثال، در طرح‌ریزی برای نیازهای آینده به برق در یک ایالت آمریکا، کمیسیون مطلوبیتهای عمومی[4] (آب و برق و گاز و تلفن)، تقاضا (تقاضای نئوکلاسیک) را پیش‌بینی نمود و آن را به تحلیل هزینه (نئوکلاسیک) برای ایجاد تسهیلات در اندازه‌ها و انواع مختلف مرتبط کرد. به عنوان مثال یک کارخانه ذغال سنگ با سولفور پایین ۸۰۰ مگاواتی و یک طرح رشد سیستم با کمترین هزینه و یک راهبرد قیمت‌گذاری (نئوکلاسیکی) برای اجرای آن طرح. آنها در مورد تمام ابعاد موضوع، از صنعت گرفته تا شهرداریها، از شرکتهای برق تا گروههای زیست محیطی، همه با

1. Agents
2. Science
3. Self-Consciousness
4. Public Utilities Commission

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-17]

یک زبان از کششهای تقاضا و حداقل‌سازی هزینه، از هزینه‌های نهایی و نرخهای بازدهی سخن می‌گفتند.

قواعد گسترش نظریه و ارزیابی در اقتصاد نئوکلاسیکی روشن هستند و این وضوح، برای جامعهٔ اقتصاددانان بسیار مفید است. به این ترتیب، علمی بودن اقتصاد نئوکلاسیک از این دیدگاه، ضعف اقتصاد نئوکلاسیک نیست، بلکه از نقاط قوت آن است.

منابع

Becker, Gary (1976), *The Economic Approach to Human Behavior*, The University of Chicago Press.

Dow, Sheila (1985), *Macroeconomic Thought: A Methodological Approach*, Blackwell Pub.

Mirowski, Philip (1989), *More Heat Than Light*, Cambridge University Press.

Weintraub, E. Roy (1985), *General Equilibrium Analysis: Studies in Appraisal*, University of Michigan Press.

[Downloaded from ejip.ir on 2026-11-17]